۸ آبان ۲۵۸۵ / ۳۰ اکتبر ۲۰۲۶

برای ایران

انجمن پادشاهی خواهان پیشرو

فراخوان ۵۶



A.O.P.R. For Iran, Postfach 740163,
60570 Frankfurt, Germany Padeshahi1339@gmail.com

شاهزاده رضا پهلوی؛ از میراث ایران‌ساز پهلوی تا افق آزادی و نوزایی ملی



شاهزاده رضا پهلوی در روز ۹ آبان ۱۳۳۹ (برابر با ۳۱ اکتبر ۱۹۶۰) در ساعت ۱۱:۵۰ قبل از ظهر (حدود ۱۰ دقیقه پیش از ظهر) در زایشگاه فرح (بنگاه حمایت مادران و نوزادان) در خیابان مولوی تهران زاده شد.

زندگینامه و دیدگاه‌های شاهزاده رضا پهلوی، روایتی از مسیر زندگی تحصیلی، آموزش‌های نظامی و چارچوب اندیشه سیاسی اوست. دوران کودکی و نوجوانی او با فراگیری آموزش‌های پایه آغاز شد. او مقاطع ابتدایی را در مدرسه اختصاصی نیاوران گذراند و سپس برای طی دوره متوسطه وارد دبیرستان رضا پهلوی در تهران شد و مدرک دیپلم خود را دریافت کرد. علاقه‌مندی به پرواز و خلبانی سبب شد تا او از همان دوران نوجوانی آموزش‌های مقدماتی را در نیروی هوایی آغاز کند. در تابستان سال ۲۵۳۷ شاهنشاهی و در سن هفده سالگی، وی جهت تکمیل دانش خلبانی و پرواز با جت‌های جنگنده راهی ایالات متحده آمریکا شد. او دوره آموزش‌های فشرده خود را در پایگاه هوایی ریس در ایالت تگزاس آغاز نمود و پرواز با هواپیماهای جت آموزشی سسنا و جت‌های مافوق صوت نورثروپ را با موفقیت سپری کرد و نشان رسمی خلبانی جت‌های جنگنده را به دست آورد.

پس از تحولات سیاسی و فاجعه بار سال ۵۷ و خروج از ایران، وی مسیر تحصیلات عالی را پی گرفت. او مدتی را به مطالعه علوم سیاسی در کالج ویلیامز در ایالت ماساچوست و سپس دانشگاه آمریکایی قاهره اختصاص داد و با پیگیری، در رشته علوم سیاسی از دانشگاه کالیفرنیای جنوبی فارغ التحصیل شدند.

بخش مهمی از دیدگاه‌ها و چارچوب نظری او در قالب کتاب‌ها و گفتارهای مکتوب منتشر شده است. در نخستین اثر او با عنوان "گذشته و آینده"، تحلیل‌های آسیب‌شناسانه‌ای از تاریخ معاصر ایران ارائه شده و بر لزوم جدایی نهاد دین از حکومت و پایبندی به منشور جهانی حقوق بشر به عنوان پایه‌های توسعه سیاسی تاکید رفته است.

در کتاب دیگری با عنوان "نسیم دگرگونی"، محور اصلی بحث بر الگوی گذار ناخشونت‌آمیز و تکیه بر مبارزات مدنی قرار دارد؛ در این اثر بر اهمیت حفظ یکپارچگی ارتش، پیوستن نیروهای مسلح به مردم و همچنین ایجاد تکثرگرایی و همگرایی میان گروه‌های مختلف سیاسی تاکید شده است.

همچنین در کتاب "زمان انتخاب" که حاصل ادامه در برگ ۲

انجمن پادشاهی‌خواهان پیشرو، پاکدلانه‌ترین شادباش‌ها و درودهای میهن‌پرستانه خویش را به مناسبت ۹ آبان زادروز شاهزاده رضا پهلوی، به پیشگاه ایشان، خانواده ارجمندشان و ملت بزرگ ایران تقدیم می‌دارد. امید آن داریم که ملت ایران، در پرتو همبستگی ملی، خرد جمعی و تلاش فرزندان آزاده این سرزمین، بر تاریکی استبداد و ویرانی چیره شود و بار دیگر شکوه آزادی، آبادانی و سربلندی بر ایران‌زمین سایه افکند. باشد که این زمستان طولانی و جان‌فرسا، با رهبری خردمندانه، هوشیارانهٔ و عدالت خواهانه شاهزاده رضا پهلوی جای خود را به بهاری سرشار از امید، آرامش، آزادی و شکوفایی برای همه ایرانیان بسپارد.

در این شماره میخوانید:

۱. ترکمنچای فقط شکست در میدان نبود؛ شکست در اندیشه هم بود. — ایرجِ آذرنوش

۲. ایران، یک نام نیست؛ یک پیمان است. — فرازِ مرادپور

۳. "چپ" و "شبحِ" آریامهر. — شبگیرِ دادبه

۴. "زندگی" در ناامیدی. — آرشِ آزاد

هر آنچه که در این فراخوان چاپ می شود، دیدگاههای شخصی نویسندگان و یا گردانندگان آن است و ابدا هیچ مسئولیتی متوجه شخص و یا دیگر جریانهای سیاسی هوادار سامانهٔ پادشاهی نیست!

شاهزاده رضا پهلوی؛ از میراث ایرانساز پهلوی تا ... ادامه از برگ ۱

گفتگوهای مفصل اوست، نقش صندوق رای، برگزاری همه‌پرسی و تشکیل مجلس موسسان برای تعیین شکل آینده حکومت تبیین گردیده و بر بی‌طرفی شخصی او نسبت به نوع ساختار سیاسی آینده و تمرکز بر استقرار دموکراسی تاکید شده است.

در یک جمع‌بندی کلی، محورهای اندیشه سیاسی مطرح‌شده در آثار او بر چهار اصل استوار است: **حفظ تمامیت ارضی و یکپارچگی کشور، استقرار سکولاریسم دموکراتیک و جدایی دین از قدرت سیاسی، حاکمیت قانون همراه با رعایت حقوق بشر، و در نهایت پذیرش رای مردم از طریق انتخابات آزاد به عنوان تنها ملاک مشروعیت حکومت.**

رویدادهای فاجعه‌آفرین و سرنوشت تغییردهنده‌ی سال پنجاه و هفت، مسیری ناخواسته و دگرگون‌کننده را در برابر زندگی شاهزاده رضا پهلوی گشود. او که به عنوان ولیعهد و جانشین پادشاه پرورش یافته بود تا روزی سکان‌دار هدایت ایران کهن باشد، در جوانی به ناچار راه غربت در پیش گرفت و روزگار سختی را به‌دور از میهن تجربه کرد. در آن سال‌های تاریک، در حالی که جز شماری انگشت‌شمار از بستگان و یاران نزدیک کسی در کنارش نمانده بود، او گام در راه مبارزه و فعالیت سیاسی نهاد. یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های شخصیتی او، وقار، ادب و ثبات قدمی است که از خانواده خود به ارث برده و در پرتو سال‌ها پایداری و مبارزه، هرچه بیشتر صیقل یافته است.

اهمیت این منش زمانی آشکارتر می‌شود که ملت ایران، پس از سال پنجاه و هفت، چهره‌ای دیگر از حکومت‌داری را به چشم دیدند؛ نظامی که بنیاد منش سیاسی‌اش بر پایه پرخاشگری، بی‌حرمتی و خشونت بی‌حدومرز استوار بود و تفاوتی از زمین تا آسمان با دوران پهلوی داشت. در این میان، مردم ایران که به ستوه آمده بودند، بار دیگر متانت و اصالت را در رفتار شاهزاده جوان تماشا کردند. خستگی از ستیزه‌جویی و کینه توزی حاکمان، دل‌های مردم را به سوی او متمایل ساخت و به تدریج دیدگاه‌های سیاسی‌اش را پذیرفتند. او با پشتکار و پایداری کم‌نظیر توانست معادله را دگرگون سازد و مردمی را که روزی تحت تأثیر هیجانات "ضد سلطنتی" بودند، به متحدانی صمیمی و استوار برای دستیابی به حق تعیین سرنوشت تبدیل کند.

با اوج‌گیری خیزش مردمی "زن، زندگی، آزادی" و بازگشت اندیشه‌های ملی‌گرایی به عنوان تنهاترین و روشن‌ترین راه رهایی از چنگال حکومت موجود، شاهزاده رضا پهلوی به عنوان پرچم‌دار و رهبر این جنبش ملی شناخته شد. از آن پس، با گسترش دامنه فعالیت‌های سیاسی، ایشان بیش از پیش به عنوان نقطه اتکای ملت ایران درخشیدند. امروز، بسیاری از ایرانیان داغ‌دیده و رنج‌کشیده، شاهزاده رضا پهلوی را یکی از مهم‌ترین امیدهای سیاسی برای گذار به آزادی، مردم‌سالاری و بازسازی ایران می‌دانند.

انجمن پادشاهی‌خواهان پیشرو، پاکدلانه‌ترین شادباش‌ها و درودهای میهن‌پرستانه خویش را به مناسبت ۹ آبان زادروز شاهزاده رضا پهلوی، به پیشگاه ایشان، خانواده ارجمندشان و ملت بزرگ ایران تقدیم می‌دارد. امید آن داریم که ملت ایران، در پرتو همبستگی ملی، خرد جمعی و تلاش فرزندان آزاده این سرزمین، بر تاریکی استبداد و ویرانی چیره شود و بار دیگر شکوه آزادی، آبادانی و سربلندی بر ایران‌زمین سایه افکند. باشد که این زمستان طولانی و جان‌فرسا، با رهبری خردمندانه، هوشیارانهٔ و عدالت خواهانه شاهزاده رضا پهلوی جای خود را به بهاری سرشار از امید، آرامش، آزادی و شکوفایی برای همه ایرانیان بسپارد.

"چپ" و "شبحِ" آریامهر

شبگیرِ دادبه

نزدیک به چهل‌وهشت سال از رویداد ننگین پنجاه‌وهفت گذشته است؛ رویدادی که به زعم شرکت‌کنندگانش قرار بود "دیو" را براندازد و "فرشته" را بر تخت بنشاند. "انقلابی" که مدعی بود "سد ارتجاعی تاریخ" را فرو می‌ریزد و ایران را به سوی عدالت اجتماعی، رشد ابزار تولید، بهبود زندگی کارگران و زحمتکشان، ریشه‌کن کردن فقر و هزار وعدهٔ رنگارنگ دیگر می‌برد. "انقلابی" که می‌گفت نه "قبرستان‌ها" را "آباد" خواهد کرد و نه مردم را میان "دنیا" و "آخرت" سرگردان می‌گذارد. "انقلابی" که ادعا داشت ایرانِ گرفتار در چنگال "امپریالیسم جهانی" و ساختار پادشاهی را آزاد می‌کند و کشوری نوین و رها از بند می‌سازد. اما هنگامی که "دیو" رفت و قدرت بی‌هیچ مانعی در اختیار "انقلابیون" قرار گرفت، تناقض‌ها یکی پس از دیگری آشکار شد. هر گامی که تازه به قدرت رسیدگان برمی‌داشتند، سایهٔ سنگین شبح آریامهر بر سرشان می‌افتاد. مردم، خواسته یا ناخواسته، هر تصمیم "رهبر" تازه‌به‌دوران‌رسیده را با دوران "شاه خدا بیامرز" می‌سنجیدند. این مقایسه نه از سر نوستالژی، بلکه از سر تجربهٔ زیسته بود؛ تجربه‌ای که نشان می‌داد بسیاری از وعده‌های انقلابیون، نه‌تنها محقق نشده، بلکه وضعیتی به‌مراتب پیچیده‌تر و وخیم‌تر پدید آورده است. کار به جایی رسید که همان توده‌هایی که روزی فریب شعارها را خورده بودند، لقب "خدا بیامرز" را بر زبان آوردند؛ لقبی که حاصل داوری تاریخ بود، نه تبلیغاتِ محمدرضاشاه فقید. بر حجم زندان‌ها افزوده گشت و از مخالفان سیاسی و عقیدتی پُر شد؛ جوخه‌های اعدام و چوبه‌های دار در معابر عمومی برپا گردید تا "آزادی" را با خون ایرانیان جشن بگیرند. جان مردم بی‌ارزش شد و جیب حاکمان پُر. سایهٔ جنگ بر آسمان ایران افتاد؛ کشوری که یا در جنگ بود یا در وضعیت فرسایندهٔ نه‌جنگ‌ونه‌صلح. این همان نقطه‌ای بود که مردم دریافتند بسیاری از شعارهای پیشین، نه تحلیل واقعیت، بلکه رویاپردازی‌های سیاسی بوده است.

اما "چپ" را چه شد؟

جریان چپ - با همهٔ شاخه‌هایش از چپ دانشگاهی و فدایی گرفته تا توده‌ای و مارکسیستی - در برابر واقعیت جدید دچار سردرگمی شد. بخشی در خدمت رژیم درآمد و بخشی در جنگ با آن. در شعارهایشان، میهن‌دوستی، آزادی و رفاه مردم جای خود را به "حق تعیین سرنوشت خلق‌ها تا سرحد جدایی" داد؛ شعاری که نه‌تنها با واقعیت اجتماعی ایران سازگار نبود، بلکه نشان می‌داد بخش‌هایی از چپ، از تحلیل دقیق جامعهٔ ایران بیش از پیش فاصله گرفته‌اند. با این رویکرد، همان اندک جایگاهی را که در میان برخی جوانان دانشگاهی و "روشنفکر" داشتند، از دست دادند؛ کشکول و تبرزین را جمع کردند و بساط رمالی سیاسی را در خارج از کشور پهن نمودند. در خارج، دیگر نمی‌توانستند ادعا کنند "دیکتاتوری حاکم" مانع اجرای برنامه‌هایشان است. پس از مدتی فیل هوا کردن و حزب‌سازی‌های بی‌ریشه، سرانجام به گوشه‌نشینی و عافیت‌طلبی روی آوردند؛ یا به خاطره‌نویسی دل بستند، یا دوباره "فیلشان یاد هندوستان کرد" و همان شعارهای پوچ و بی‌محتوای پیش از پنجاه‌وهفت را علیه خاندان ایران‌ساز پهلوی کوک کردند. چنان‌که یکی از "اندیشمندان"شان که وی را "پایه‌گذار سوسیالیسم علمی" می خواندند، گفته بود: "تاریخ بار نخست تراژدی است و تکرارش کمدی." و چه کمدی تلخی بود تکرار همان شعارها، آن‌هم پس از آزمونی که همه‌چیز را برملا کرده بود. در تمام این سال‌ها، آنچه ورق را برگرداند، نه تبلیغات بود و نه دفاعیه‌ای از سوی شاه؛ بلکه آشکار شدن دروغ‌ها و وعده‌های خام نوکیسگان بود. آریامهر نبود که از خود دفاع کند، اما راستی و درستی بود. آفتاب را نمی‌توان همیشه پشت ابرهای سیاه پنهان کرد؛ سرانجام روزی طلوع می‌کند. نشانه‌های این طلوع را امروز می‌توان دید: بازگشت نام پهلوی به گفتوگوهای عمومی، توجه نسل جوان به تاریخ معاصر، نقد گستردهٔ روایت‌های رسمی، و شکل‌گیری موجی از ملی‌گرایی نوین که نه از سر احساسات، بلکه از سر شناخت و تجربه برمی‌خیزد. این سر برآوردن ملی‌گرایی نوین به رهبری شاهزاده رضا پهلوی، آغازِ همین سپیده‌دم است.

انجمن پادشاهی خواهان پیشرو

به مناسبت هفت نوامبر ۲۰۲۶، گردهمآیی بزرگ ایرانیان در فرانکفورتِ آلمان:

ایران، تنها یک نام نیست؛ یک پیمان است

به نام ایران؛
به نام آن خاک کهن که هزار بار زخمی شد و هزار بار از نو برخاست؛
به نام مردمانی که از رنج عبور کردند اما از امید دست نکشیدند؛
و به نام فردایی که بی‌گمان خواهد آمد.

فرازِ مرادپور

امروز در اینجا گرد آمده‌ایم تا یک دل و یک صدا فریاد بزنیم:

ایران تکه‌تکه نیست، ایران یک سرزمین است؛ سرزمینی که از البرز تا زاگرس، از دریای مازندران تا شاخاب همیشه فارس، به همه ایرانیان تعلق دارد. ما فرزندان یک تاریخیم، وارثان یک فرهنگیم و نگهبانان یک پرچمیم.

آمده‌ایم بگوییم که میان ایرانیان، هر کجا که باشند، دیواری نیست؛ دل‌های ما به هم پیوسته است و آرزوی ما یکی است:
آزادی، آبادی و سرافرازی ایران.
"نه از زندان هراسیدیم، نه از دیوار و زنجیرش
که ایران زنده خواهد ماند، به عشق مردم و شاهش"

ای دژخیم زمان، ای دشمن اهرمن خو:
تو از ظلمت، من از نورم. تو از عُزلت، من از شورم؛
تو از عُقده، تو از کین، تو را نیرو ز نابودی و مرگ می‌آید،
من از عشق و امیدم، من از خورشید و مهرم، جان ما با جان ایران دارد پیوندها

تو از جوری و از آزار، تو از گنداب نفرت زا، تو از باروتی و از اهریمن،
من از ایمان و از میهن؛ من از باران، من از رَستن، من از عشق و امیدم، من بهارم.
من از جاویدنامان، دردمندان و من اشکم و من لبخند
ای یاران؛ که من فرزندِ ایرانم

ما نه برای انتقام، که برای نجات ایران برخاسته‌ایم. نه برای ویرانی، که برای ساختن فردایی روشن دست در دست هم نهاده‌ایم.

ما آمده‌ایم تا بگوییم ایران تنها خاک نیست؛
ایران، خاطره نیاکان ماست، امید فرزندان ماست و پیمان جاودان دل‌های ماست.
تا زمانی که عشق به ایران در سینه‌های ما می‌تپد،
هیچ ستمی ماندگار نخواهد بود و هیچ زمستانی ابدی نخواهد ماند.

"اگر شب تیره‌تر گردد، سحر نزدیک‌تر باشد
چه نورِ شب‌شکن، پایان این سوزِ گران باشد"

و امروز از اینجا، از میان هزاران ایرانی آزاده، پیمان می‌بندیم که تا روز رهایی ایران، تا روزی که خورشید آزادی بر فراز میهن بتابد، دست در دست، شانه به شانه؛ در برابر دشمن ایستاده بمانیم، در برابر ناامیدی همدل بمانیم، هیچگاه پادشاهمان را تنها نگذاریم و در مبارزه برای سرنگونی جمهوری ننگین اسلامی، گامی پس نکشیم.

زنده باد ملت ایران، زنده باد آزادی، پاینده باد ایران، و جاوید شاه

"زندگی" در ناامیدی

آرشِ آزاد

نزدیک به نیم قرن است که حاکمیت جمهوری اسلامی، مقدرات و زیست روزمره ملتی باستانی را به گروگان گرفته و تمام منابع مادی و معنوی ایران را در راه صدور ایدئولوژی مرگبار و ماجراجویی‌های بنیادگرایانه خویش نابود کرده است. سرمایه‌های ملی که باید صرف آبادانی، رفاه و زیرساخت‌های کشور می‌شد، یا در مسیر تجهیز جنگ‌های نیابتی و تروریسم بین‌المللی به هدر رفته، یا صرف زندگی‌های اشرافی گردانندگان نظام شده و باقی‌مانده آن نیز در تاریک‌خانه اقتصاد رانتی و فساد نهادینه‌شده صاحبان قدرت بلعیده شده است. حاکمیت با تحمیل سیاست ویرانگر نه جنگ و نه صلح بر کشور، امکان جذب سرمایه‌گذاری خارجی و ثبات اقتصادی را کاملاً از بین برده و جامعه را به ورطه‌ای کشانده که در آن، توان تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی برای آینده از مردم سلب شده است؛ وضعیتی که زیستن را به تلاش مداوم برای سپری کردن امروز و رسیدن به فردایی مبهم تقلیل داده است. برای خواننده غربی که برنامه‌ریزی برای آینده و امنیت فردی از بدیهی‌ترین حقوق شهروندی اوست، درک این استیصال شاید دشوار باشد، اما این واقعیتی است که میلیون‌ها ایرانی هر روز با آن بیدار می‌شوند.

جامعه ایران در سال‌های اخیر و به‌ویژه پس از خیزش زن، زندگی، آزادی، بیش از هزاران اعتصاب، تظاهرات و تجمع اعتراضی را از سر گذرانده است. اوج این سرکوب وحشیانه در دی‌ماه ۱۴۰۴ رقم خورد؛ جایی که تنها در مدت چهل و هشت ساعت، ده‌ها هزار تن کشته، زخمی و بازداشت شدند و پس از آن نیز موج بی‌سابقه اعدام‌ها و اجرای روزانه احکام مرگ به راه افتاد تا رژیم از طریق ارعاب و کشتار، بقای جنایت‌بار خود را تضمین کند. در این میان، جالب است که حاکمیت همواره با شانه خالی کردن از بار مسئولیت، تمام سیه‌روزی‌ها و بحران‌های خودساخته را به گردن جنگ و دولت‌های غربی به‌ویژه آمریکا و اسرائیل می‌اندازد؛ غافل از آنکه این خود رژیم بود که از همان نخستین روزهای به قدرت رسیدن در سال ۱۹۷۹، با تنش‌آفرینی، بمب‌گذاری، آدم‌ربایی و سر دادن شعارهای نابودی، غرب را دشمن خویش خواند و سیاست خارجی خود را بر پایه سلب آسایش از جهان بنا نهاد. نگاه کوتاه مدت و گاه سازش‌کارانه سیاستمداران غربی در تمام این سال‌ها نیز ناخواسته به استمرار این وضعیت کمک کرده و رنج مردم ایران را طولانی‌تر ساخته است.

امروز ملت ایران میان دندانه های یک گازانبر مرگبار قرار گرفته است؛ از یک‌سو کابوس جنگی ویرانگر که حاصل خردزدایی حاکمان است و از سوی دیگر، سرکوب بی‌رحمانه و گلوله‌های جنگی رژیمی که حتی حق اعتراض ساده را از آنان سلب کرده است. این همان معنای جانکاه "زندگی در ناامیدی" است؛ تناقضی دردناک که در آن، مردم از یک‌سو خواستار برچیده شدن این حکومت به هر قیمت ممکن هستند و از سوی دیگر، شدت عریان خفقان و وحشت، فضای تنفس و ابراز انزجار را از آنان گرفته است. با این حال، باید دانست که این ناامیدی در فرهنگ ایرانی به معنای تسلیم یا انفعال نیست، بلکه زیستن در میان بن‌بست‌های سنگین و در عین حال، زنده نگه داشتن کرامت انسانی و شوق آزادی در خاکستری از خفقان است. مردم ایران نه خواهان ترحم، بلکه خواهان درک واقعی وضعیت خود از سوی افکار عمومی جهان غربی هستند تا بدانند آنچه در ایران می‌گذرد، تنها یک نزاع سیاسی منطقه‌ای نیست، بلکه نبردی نابرابر میان انسانیت و آزادی‌خواهی با یک استبداد ایدئولوژیک و مرگبار است.

اینست شعار ملی؛ شاه، خِرَد، آزادی! جاوید شاه، پاینده ایران

ترکمنچای؛ فقط شکست در میدان نبود، شکست در اندیشه هم بود

ایرجِ آذرنوش

در هفته‌های اخیر، به‌ویژه با بالاگرفتن احتمال جنگ سوم میان نیروهای متحد و جمهوری ننگین اسلامی، بار دیگر نام "ترکمنچای" وارد ادبیات سیاسی ایران شده است. شگفت‌آورتر آنکه این بار نه از زبان منتقدان یک قرارداد تحمیلی، بلکه از سوی کسانی شنیده می‌شود که می‌کوشند آن را به عنوان الگویی برای "تصمیم‌های سخت" و "عقب‌نشینی تاکتیکی" به جامعه معرفی کنند. این کوشش، صرف‌نظر از انگیزه‌های گویندگان آن، خطری بزرگ برای حافظه تاریخی ملت ایران به شمار می‌آید؛ زیرا در پی آن است که یکی از تلخ‌ترین نمادهای شکست ملی را از جایگاه یک فاجعه تاریخی خارج کرده و به قالب یک الگوی قابل تکرار بدل سازد.

اما مسئله اصلی ترکمنچای فقط مفاد آن قرارداد نبود. ترکمنچای بازتاب یک فاجعه بود، نه آغاز آن.

فاجعه از دهه‌ها پیش آغاز شده بود؛ زمانی که حکومتی ناتوان، فاسد، عقب‌مانده و بی‌اعتنا به تحولات جهان، ایران را از مسیر پیشرفت بازداشت. هنگامی که اروپا وارد عصر انقلاب صنعتی، نوسازی ارتش‌ها، تحول اداری و بازتعریف مناسبات قدرت می‌شد، دربار قاجار در فساد، خوشگذرانی، خرافات مذهبی و بی‌کفایتی غرق بود. نتیجه آن شد که کشوری که در آن روزگاران دستِ کم قدرت برتر منطقه بود، به چنان ضعفی رسید که ارتش‌های بیگانه توانستند پیاپی بر آن چیره شوند.

بنابراین ترکمنچای فقط محصول شکست در جنگ نبود؛ محصول شکست در حکمرانی بود.

هیچ ملت آزاده‌ای از ترکمنچای به عنوان "راه‌حل" یاد نمی‌کند. ملت‌ها ترکمنچای را مطالعه می‌کنند تا بدانند چگونه نباید حکومت کرد؛ چگونه نباید کشور را به نقطه‌ای رساند که میان نابودی و تسلیم، یکی را انتخاب کند.

آنچه امروز نگران‌کننده است، تلاش برای تغییر همین معناست. گویی عده‌ای می‌خواهند به مردم القا کنند که اگر روزی میان بقای یک حکومت و منافع ملی ایران تعارضی پدید آمد، قربانی کردن بخشی از حقوق تاریخی و منافع ملی امری طبیعی، عقلانی و حتی میهن‌پرستانه است. **این دقیقاً همان نقطه‌ای است که باید در برابر آن ایستاد.**

هیچ ایرانی میهن‌دوستی با جنگ‌افروزی موافق نیست. هیچ انسان عاقلی از ویرانی کشور، کشتار فرزندان ایران یا ناامنی استقبال نمی‌کند. اما مخالفت با جنگ به معنای پذیرش هرگونه تحقیر ملی نیست. فاصله‌ای عمیق میان "صلح" و "تسلیم" وجود دارد. صلح، حفظ منافع ملی از راه‌های خردمندانه است؛ اما تسلیم، پذیرفتن باج‌خواهی پس از سال‌ها خطا و سوءمدیریت است.

پرسش اساسی اینجاست: اگر کشور در وضعیتی دشوار قرار گرفته، چه کسانی مسئول رساندن آن به این نقطه بوده‌اند؟

چه کسانی طی دهه‌ها فرصت‌های توسعه، عادی‌سازی روابط خارجی، جذب سرمایه، نوسازی اقتصادی، آشتی ملی و بازسازی ساختارهای مدیریتی را از میان بردند؟

چه کسانی اقتصاد را فرسوده، جامعه را خسته، سرمایه انسانی را مهاجر و کشور را در معرض انبوه بحران‌های داخلی و خارجی قرار دادند؟

چگونه است که عاملان بحران، امروز خود را در جایگاه ناجیان کشور نشانده‌اند و نسخه "عقب‌نشینی تاکتیکی" برای دیگران می‌پیچند؟ اگر ترکمنچای ننگین بود، نه فقط به سبب مفاد آن، بلکه به این دلیل که حاکمان وقت، کشور را به مرحله‌ای رسانده بودند که اساساً ترکمنچایی ممکن شود. خیانت واقعی پیش از امضای قرارداد رخ داده بود؛ آن زمان که بی‌کفایتی، فساد، خرافات مذهبی و ناتوانی بر مقدرات کشور حاکم شد.

از این رو خطرناک‌ترین بخش این گفتمان آن نیست که از مذاکره سخن می‌گوید؛ مذاکره ابزار سیاست است و همه دولت‌ها در شرایط مختلف مذاکره می‌کنند. خطر در آنجاست که می‌کوشد مسئولیت تاریخی بحران‌ها را پنهان کرده و مردم را به پذیرش این ایده عادت دهد که هرگاه حکومت در بن‌بست قرار گرفت، باید از منافع ملی هزینه کرد.

ملت ایران اما تجربه تاریخی دیگری در حافظه خود دارد.

دو سده است که نام ترکمنچای با حسرت، اندوه و خشم یاد می‌شود. هیچ نسلی آن را جشن نگرفته است. هیچ ایرانی آن را به عنوان نماد خردمندی سیاسی نپذیرفته است. برعکس، ترکمنچای همواره یادآور این حقیقت بوده است که وقتی حکومتی منافع و بقای خود را بر منافع کشور مقدم بداند، سرانجام ملت باید بهای آن را بپردازد.

ایران ملک شخصی هیچ حکومت، حزب، ایدئولوژی یا گروه سیاسی نیست. ایران میراث هزاران ساله یک ملت است؛ میراثی که نسل‌های بی‌شماری برای حفظ آن جان داده‌اند. از این رو، هیچ مقام سیاسی، در هیچ زمان و تحت هیچ عنوانی، حق ندارد درباره سرزمین، حقوق تاریخی و منافع بنیادین ملت ایران معامله کند و سپس آن را "عقلانیت"، "ضرورت تاریخی" یا "عقب‌نشینی تاکتیکی" بنامد. تاریخ ایران یک درس روشن دارد: راه نجات کشور از ترکمنچای‌های جدید، پذیرفتن ترکمنچای نیست؛ جلوگیری از شکل‌گیری شرایطی است که ترکمنچای را ممکن می‌کند. ملتی که از تاریخ خود درس گرفته باشد، به جای عادی‌سازی شکست، عوامل پدیدآورنده شکست را به محاکمه تاریخ می‌سپارد. و درست به همین دلیل است که ترکمنچای برای ایرانیان تنها نام یک معاهده نیست؛ نام هشداری تاریخی است که می‌گوید: هرگاه بقای حکومت جایگزین بقای میهن شود، فاجعه در چند قدمی است.

برای رهایی از فاجعه چاره ای جز سرنگونی جمهوری ننگین اسلامی پیش پای ملت ایران نیست.

خواهشمندیم از صفحات مجازی ما دیدن و آنان را دنبال نمایید:

@padeshahi.khahan.pishroi
@padeshahi.khahan.pishro
@padeshahip
www.9aban.com

سرنگون باد جمهوری ننگین اسلامی!

هم میهنان گرامی و آزادیخواه؛
خواهشمندیم برای همراهی، با این نشانی ای میل تماس بگیرید:
padeshahi1339@gmail.com

برقرارباد سامانهٔ شاهنشاهی ایران! در بازپخش این فراخوان بکوشید!

پیروز باد انقلاب ملی شیر و خورشید